

دنیای رنگی ما

شعر: سید محمد شیرزادی

صفحه آرا: فاطمه افشاری



یه صبح خوب و زیبا

تو آسمون دنیا

خورشید خانوم دراومد

مردم تو رفت و اومد

پرنده ها به پرواز

شروع کردن به آواز

یه دختر خوش زبون

بلا و شوخ و شیطون

اسمش چی بود؟ نورا بود

اون خواهر نیما بود

امسال شده شیش سالش

آخ جون ، خوش به حالش

امسال میره مدرسه

آی قصه قصه قصه





صبح یه روز که نورا

خواب مونده بود بی هوا

مامان اومد صدشاز کرد

بیدار شد و نیگاش کرد

گفت مامانش به نورا

دختر شیطن بلا

ای دختر خوب و ناز

مدرسه ها شدند باز

پاشو بخور صبحونه

بی حرف ویی بهونه

ببین غزل اومده

با سرویس مدرسه

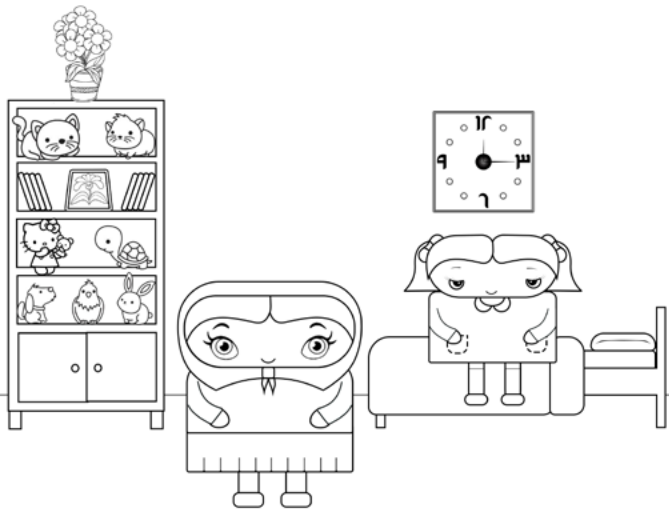
انئس و حدیث بارویا

دارن میگن آی نورا

پاشو چقدر می خوابی

بزن به روت یه آبی





بعدش بخور صبحونه

بیرون بیا از خونه

زود بیا که دیر می شه

باعث تاخیر می شه

نورا که شد آماده

تمیز و خوب و ساده

گفت خدافظ مامان جون

مامان جون مهربون

گفتش با کلی خنده

سلام آقای راننده

با سرویس مدرسه

رفتن بدون غصه

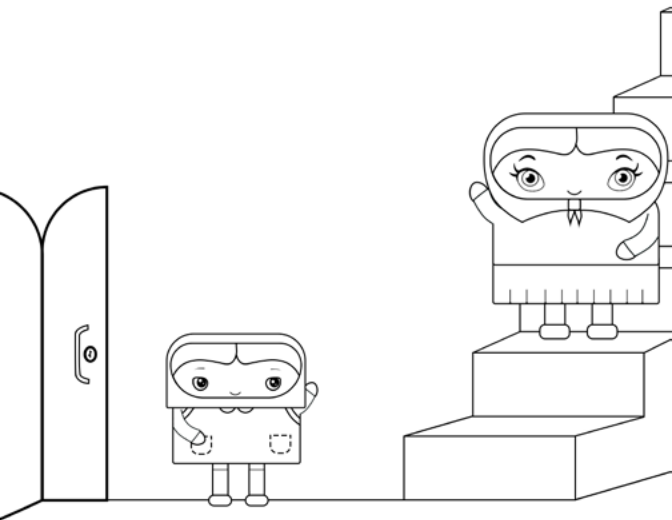
به مدرسه رسیدن

قوری بیرون دویدن

دویدن و دویدن

تا به کلاس رسیدن





توی کلاس نورا

سارا بودش با رویا

با کلی دوست شیطون

شاد بودن و همزبون

با خانم صفارود

اگر که گفتی کی بود؟

معلم کلاسه

مدرکشم لیسانسه

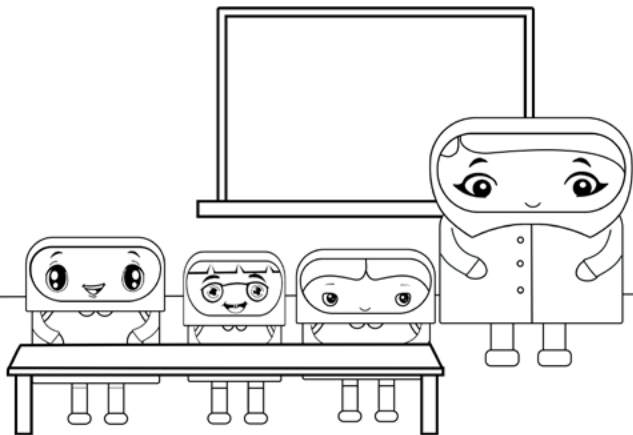
درس میده بچه ها رو

ناز می کنه اونا رو

با شوخی و با خنده

در کلاسو می بنده





وقتی شروع شد کلاس

اول کشید یک لباس

گفت ببین چه زیبا

چقدر قشنگه حالا

به من بگین خیلی زود

رنگ لباسه چی بود؟

این آبی بود آفرین

جواب من بود همین

بعدش کشید یک درخت

چه ساده بود نبود سخت

بعدم کشید کلی برگ

کنار گل با گلبرگ

گفت بچه ها زود حالا

نگاه کنین به اینجا

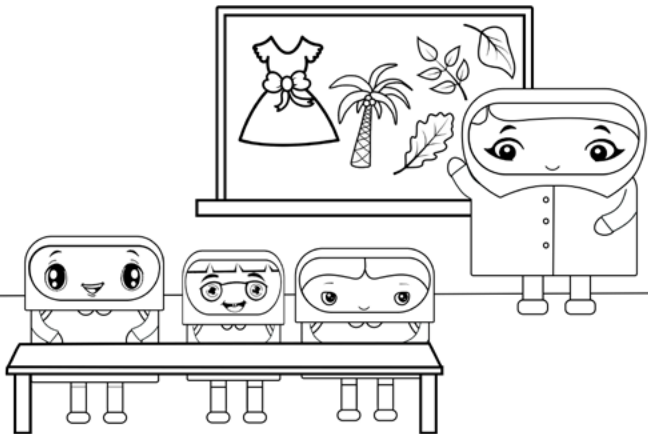
بگین به من خیلی زود

برگ درخت چه رنگ بود؟

سبزه یه رنگ زیبا

یه رنگ خوب خدا





معلم خوبشون

داده به اونها نشون

یه دسته گل باغچه

آورده بود از باغچه

گفت بینین بچه ها

این گلا، این غنچه ها

بینین چقدر قشنگن

حالا بگین چه رنگن؟

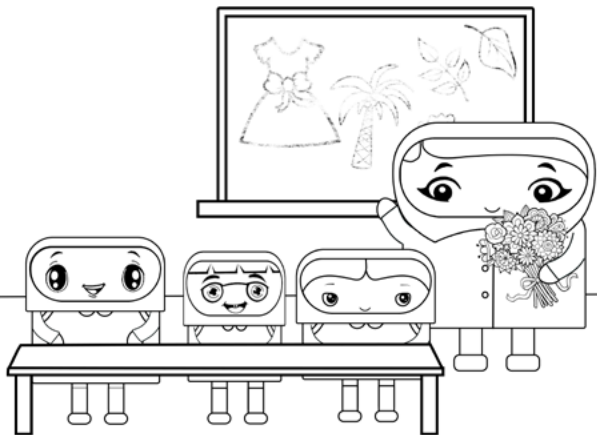
قرمز عزیز دلم

بچه های خوشگلم

کشید یه شکل رو تخته

کی گفت نقاشی سخته؟





قشنگ و خوب و ساده

کلاغه بود، آماده

می خواد که پر در آره

حیف ولی رنگ نداره

بعدش اونو رنگش کرد

رنگ سیاه، نبود زرد

زرد که همون خورشیده

کی میگه اون رو دیده؟

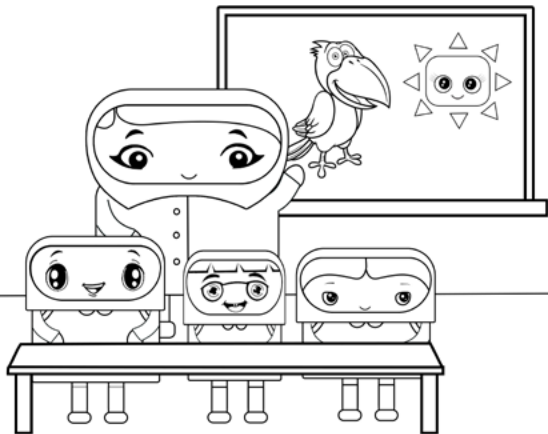
نگاه کنید به اینجا

خورشید خانم همینجا

تو آسمون تو دریا

می تابه نور به دنیا





ای خوشگلا، بچه ها

فرشته ها ، غنچه ها

شما که حرف ندارین

قدر مامان و دارین؟

مامان که تا نداره

شکلات تو کیف میذاره

شکل قشنگی داره

بگین چه رنگی داره؟

قهوه ایه رنگ اون

عزیز من مهربون

بعد خانم صفارود

همون که خیلی خوب بود

گفت بینین اینجارو

برف توی دنیا رو

نشست توی کوچه ها

خوشحال شدن بچه ها

درست کردند یه آدم

راه نمیره یک قدم

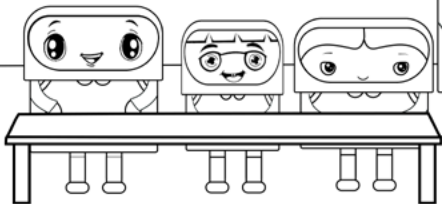
یه آدم از جنس برف

سفید و ناز و کم حرف

رنگ سفید همینه

برف روی زمینه





بعد رویا رو صدا کرد

کیفِ اونو نگا کرد

گفت عزیزم ای بلا

کیفت چه رنگه رویا؟

گفت اجازه رنگ اون

صورتیه خانم جون

معلم مهربون

با ادب و خوش زبون

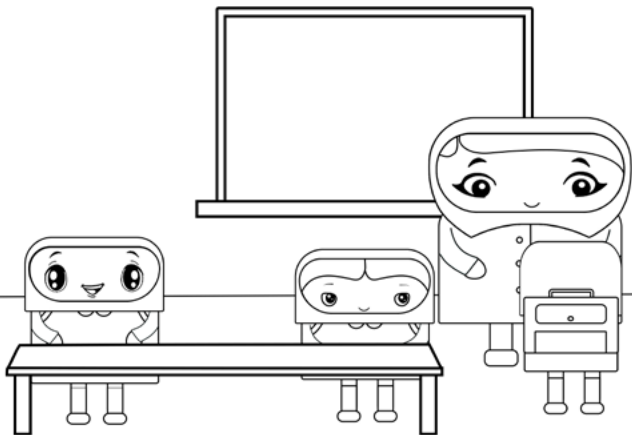
گفت آفرین عزیزم

ای کیشمیشم، مویزم

صورتیه رنگِ اون

دختر شوخ و شیطون





حالا معلم خوب

عزیز و شاد و محبوب

گرفت تو دست یک کتاب

کتاب همون دوست ناب

نشون داد اون خیلی زود

عکسی که رو کتاب بود

گفت تویی این جعبه ها

عکس چیه بچه ها؟

حدیث نگفت چه سخته

دوید کنار تخته

گفت اجازه من بگم؟

من بلام زرنگم

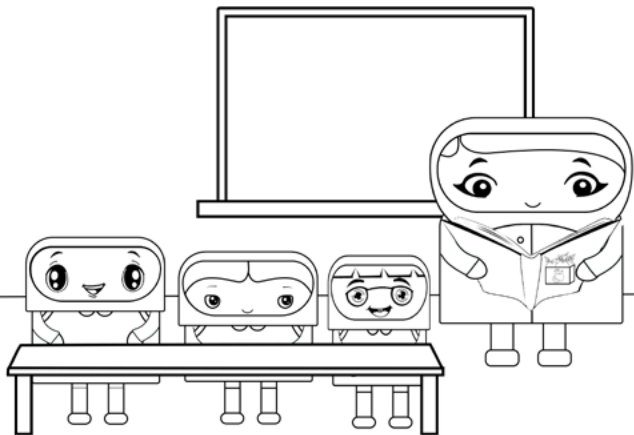
این میوه ی خوشمزه

خوش رنگ و خوب و تازه

پر تقاله خانم جون

معلم مهربون





حالا معلمشون

با دقت فراوون

پرسید. بازم یک سوال

جواب اون نیست محال

گفت: پرتقال چه رنگه؟

هر کی بگه زرنگه

شادی صداش بلند شد

از سر جاش بلند شد

نگاهی کرد به تخته

اصلا نگفت که سخته

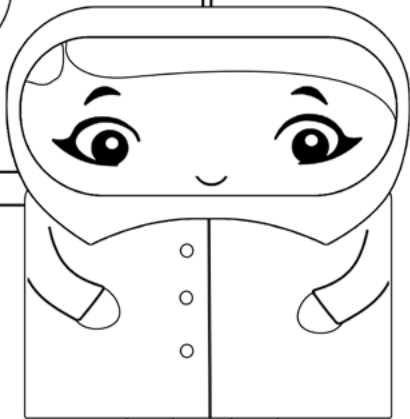
گفت من بگم جواب و؟

این میوه پر آب و؟

نارنجیه رنگ اون

معلم خوبمون





بعد پری رو صدا کرد

یکم به اون نگا کرد

گفت دختر عزیزم

مهربون و تمیزم

این لباس قشنگت

خوب و خوش آب و رنگت

چه رنگینه دخترم؟

عزیز من دلبرم

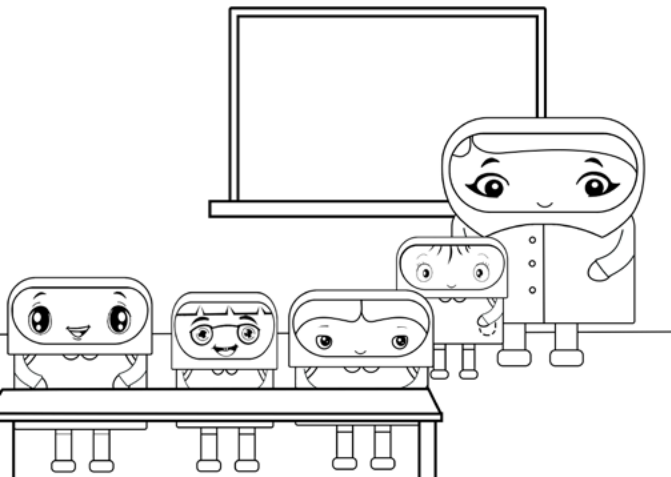
بنفشه: این خانم جون

معلم مهربون

گفت آفرین ماشالا

نمونه ای ای بلا





یهو اومد صدایی

صدای آشنایی

صدای زنگ آخر

از تو حیاط اونور

با شادی و با نشاط

رفتن به سمت حیاط

درس و کلاس تعطیل شد

سرویس یهو تکمیل شد

بچه های نمونه

رفتن به سوی خونه

خورشید خانم پنهون شد

شب همه جا مهمون شد

قصه ی رنگا این بود

دنیای ما همین بود

دنیای رنگی ما

خلقت خوب خدا



مهد کودک گل‌های بهاری

اتوبوس مدرسه



دوست قشنگم! لکه ها رو مطابق با رنگی که نوشته شده رنگ کن!

